

بحث کهنات در قرآن:

در قرآن در دو آیه بحث از کهنات رفته است.

(۱) سوره طور آیه ۲۹: «فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ.»

ترجمه: حال که چنین است تذکر ده، و به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی.

(۲) سوره حاقه آیه ۴۲: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ. وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ.

ترجمه: که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است، گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می آورید! و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می شوید!

مطابق این دو آیه مشرکین، پیامبر را کاهن می خوانده‌اند چنانکه گاه ایشان را شاعر می نامیدند. بنابر نقل تفاسیر، ابوجهل به پیامبر نسبت شاعری می داده و عتبه و یا عقبه به ایشان نسبت کهنات می داده اند و سایر مشرکین هم همین نسبت ها را تکرار می کرده اند. در توجیه این نسبت ها هم نوشته اند که چون معمولاً کاهنان سخنان خویش را به صورت مسجع و با جمله بندهای موزون القا می کردند، چنین اتهامی را مشرکین متوجه پیامبر کرده اند.^۱

مرحوم شیخ طوسی در ذیل آیه سوره طور از قول بلخی می نویسد:

«و قال البلخی: معناه ما أنت بنعمة الله عليك بكاهن، و لا يلزم ان يكون الله تعالى لم ينعم على

الكاهن، لأن الله تعالى قد عم على جميع خلقه بالنعم وإن كان ما أنعم به على النبي أكثر، و قد مكن

الله الكاهن و سائر الكفار من الايمان به، و ذلك نعمة عليه.»^۲

شیخ طوسی هم چنین در تفسیر آیه سوره حاقه می نویسد:

«و قوله «و لا بقول كاهن» فالكاهن هو الذي يسجع في كلامه على ضرب من التكلف لتشاكل

المقاطع، و هو ضد ما توجه الحكمة في الكلام، لأنها تقتضى أن يتبع اللفظ المعنى، لأنه إنما يحتاج

إلى الكلام للبيان به عن المعنى، و إنما البلاغة في الفواصل التي يتبع اللفظ فيها المعنى، فتشاكل

المقاطع على ثلاثة أضرب: فواصل بلاغة، و سجع كهانة، و قواف تتبع الزنة، و الكاهن الذي يزعم

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۷۸.

۲. تبیان، ج ۹، ص ۴۱۲.





ان له خدمة من الجن تأتيه بضرب من الوحي. وقوله «قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» أي تتفكرون قليلا فيما ذكرناه، فلذلك لا تعلمون صحة ما قلناه، ولو انعمتم النظر لعلمتم صحته.»^۱

توضیح:

۱. کاهن کسی است که در کلام خود نوعی سجع به کار می برد و این کار باعث تکلف می شود چون پایان هر بند از کلام را باید شکل پایان قسمت قبلی بیاورد.
۲. این کار با حکمتی که کلام برای آن آورده می شود، تضاد دارد.
۳. چراکه حکمت اقتضا می کند که لفظ تابع معنی باشد (چون اصلاً لفظ برای بیان معنی به وسیله لفظ آورده می شود)
۴. و لذا بلاغت در پایان هر بند کلام در صورتی است که لفظ تابع معنی باشد.
۵. اما «تشاکل مقاطع» سه نوع است:
۶. اول: فاصله های علم بلاغت
دوم: سجع سخنان کاهن ها
سوم: قافیه که تابع وزن آورده شود (در شعر)
۷. کاهن که می پندارد جن را در خدمت دارد، سخن خود را مثل وحی بیان می کند.
۸. فراز آخر آیه می گوید: گروه کمی از مردم در آنچه می گویند اندیشه می کنند و لذا صحت سخن ما را در نمی یابند. و اگر دقت کنند، صحت آن را می فهمند.

ما می گوئیم:

۱. فاصله در علم بلاغت عبارت است از پایان هر کلام (معادل قافیه در شعر)
۲. این که کاهن ها مسجع سخن می گفته اند چنانکه از کتاب های لغت خواندیم رکن معنای کهنات نیست بلکه معمول این قوم چنین است.

زمخشری در تفسیر آیه سوره طور نکته ای را متذکر شده است:

«فَذَكَّرْ فَاثِبْتَ عَلَي تَذَكِيرِ النَّاسِ وَ مَوْعِظَتِهِمْ، وَ لَا يَثْبُطُنكَ قَوْلُهُمْ: كَاهِنٌ أَوْ مَجْنُونٌ، وَ لَا تَبَالُ بِهِ فَايَنَهُ
قول باطل متناقض، لأن الكاهن يحتاج في كهناته إلى فطنة و دقة نظر، و المجنون مغطى على

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۰۹.

عقله.»^۱

توضیح:

۱. به اینکه می گویند کاهن یا مجنون، اهمیتی نده (ثبّط: بازداشت)
۲. چراکه این سخن متناقض است چون کاهن با دقت نظر همراه است در حالیکه مجنون بی عقل است.

فخررازی نیز ذیل آیه سوره حاقه به نکته ای اشاره دارد:

«ذکر فی نفی الشاعریة قلیلاً ما تُؤْمِنُونَ و فی نفی الکاهنیة ما تَدَّكْرُونَ و السبب فیہ کأنه تعالی قال: لیس هذا القرآن قولاً من رجل شاعر، لأن هذا الوصف مباین لصنوف الشعر کلها إلا أنکم لا تؤمنون، أی لا تقصدون الإیمان، فلذلك تعرضون عن التدبر، و لو قصدتم الإیمان لعلمتم کذب قولکم: إنه شاعر، لمفارقة هذا التركیب ضروب الشعر، و لا / أيضاً بقول کاهن، لأنه وارد بسبب الشیاطین و شتمهم، فلا یمکن أن یمکن ذلك بإلهام الشیاطین، إلا أنکم لا تتذکرون کیفیة نظم القرآن، و اشماله علی شتم الشیاطین، فلهذا السبب تقولون: إنه من باب الکهانة.»^۲

[و شتمهم: در حالیکه پیامبر شیاطین را شتم کرده است]



در خارج هذا کتاب رساله

۱. کشف، ج ۴، ص ۴۱۲.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۱۱۷.